

## الدَّرْسُ الثَّالِثُ بِرِکْرَد

((الْعِلْمُ صِنْدٌ وَ الْكِتَابَةُ قَيْدٌ)) فَ ((قَيِّدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ)) رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

دانش شکار است و نوشتن بند؛ پس دانش را با نوشتن به بند آورید.

﴿الْكَتْبُ طَعَامُ الْفِكْرِ﴾

(عَنْ كِتَابِ «أَنَا» لِعَبَّاسِ مَحْمُودِ الْعَقَّادِ، بِتَصْرِفٍ)

کتاب‌ها خوراکِ اندیشه‌اند.

(از کتاب «أَنَا» نوشته‌ی عباس محمود العقاد، با تصرّف)

نائب فاعل

إِنَّ الْكُتُبَ طَعَامُ الْفِكْرِ، وَ لِكُلِّ فِكْرٍ طَعَامٌ، كَمَا تَوْجَدُ أَطْعِمَةً لِكُلِّ جِسْمٍ.

کتاب‌ها، خوراکِ اندیشه‌اند و هر اندیشه‌ای خوراکی دارد، همان‌گونه که برای هر بدنی خوراک‌هایی یافت می‌شود. (وجود دارد)

اسم فاعل در نقش صفت

وَ مِنْ مَزَايَا الْجِسْمِ الْقَوِيُّ أَنَّهُ يَجْذِبُ غِذَاءً مُنَاسِبًا لِنَفْسِهِ،

و از مزیت‌های بدن نیرومند این است که خوراکی مناسب را برای خودش جذب می‌کند.

وَ كَذَلِكَ الْإِنْسَانُ الْعَاقِلُ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَجِدَ غِذَاءً فِكْرِيًّا فِي كُلِّ مَوْضُوعٍ،

و همچنین انسان خردمند (دانا) می‌تواند که در هر موضوعی خوراکی فکری بیابد.

مستثنی منه محذوف

وَ إِنَّ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ كَالتَّحْدِيدِ فِي اخْتِيَارِ الطَّعَامِ، كِلَاهُمَا لَا يَكُونُ إِلَّا لِطِفْلِ أَوْ مَرِيضٍ.

و محدودسازی گزینش کتاب‌ها مانند محدودسازی گزینش خوراک است، هر دوی آنها فقط برای کودکی یا بیماری است.

صفت جمله وصفیه

إِذَا كَانَ لَكَ فِكْرٌ قَادِرٌ تَسْتَطِيعُ بِهِ أَنْ تَفْهَمَ مَا تَقْرَأُ؛ فَاقْرَأْ مَا تُحِبُّ مِنَ الْكُتُبِ؛

اگر اندیشه‌ای توانمند داشته باشی که به کمک آن می‌توانی آنچه را می‌خوانی بفهمی، پس از میان کتاب‌ها هرچه را دوست داری بخوان.

فَالتَّجَارِبُ لَا تُغْنِينَا عَنِ الْكُتُبِ، لِأَنَّ الْكُتُبَ تَجَارِبُ الْأُمَمِ عَلَى مَرِّ آلَافِ السِّنِينَ، وَ لَا يُمْكِنُ أَنْ تَبْلُغَ تَجْرِبَةُ الْفَرْدِ الْوَاحِدِ أَكْثَرَ مِنْ عَشْرَاتِ السِّنِينَ.

تجربه‌ها ما را از کتاب‌ها بی‌نیاز نمی‌کنند، زیرا کتاب‌ها تجربه‌های امت‌ها در گذر هزاران سال هستند، و امکان ندارد که تجربه‌ی یک فرد به بیشتر از ده‌ها سال برسد (بیشتر از چند دهه باشد).

وَ لَا أَظُنُّ أَنَّ هُنَاكَ كُتُبًا مُكْرَرَةً، لِأَنِّي أَعْتَقِدُ أَنَّ الْفِكْرَةَ الْوَاحِدَةَ إِذَا طَرَحَهَا أَلْفُ كَاتِبٍ، أَصْبَحَتْ أَلْفَ فِكْرَةٍ.

و گمان نمی‌کنم که کتاب‌های تکراری وجود داشته باشد، زیرا من اعتقاد دارم (بر این باورم) که یک فکر (ایده) را اگر هزار نویسنده مطرح کنند، هزار فکر (ایده) می‌شود.

مضاف إليه

مفعول

وَ لِهَذَا أُرِيدُ أَنْ أَقْرَأَ فِي الْمَوْضُوعِ الْوَاحِدِ آرَاءَ عِدَّةٍ كُتُبٍ،

و بنابراین می‌خواهم در یک موضوع (موضوع یکسان) نظرهای چند نویسنده را بخوانم.

اسم تفضیل

لَإِنَّ هَذَا الْعَمَلَ أَمْتَعٌ وَ أَنْفَعٌ مِنْ قِرَاءَةِ الْمَوْضوعاتِ الْمُتَعَدِّدَةِ، فَمَثَلًا أَقْرَأُ فِي حَيَاةِ «نَابِلْيُون» آراءَ ثَلَاثِينَ كَاتِبًا،  
 زیرا این کار از خواندن موضوع‌های متعدد لذت‌بخش‌تر و سودمندتر است، مثلاً در زندگی نابلیتون نظرات سی نویسنده را  
 می‌خوانم.

مبتدأ خبر  
 جملة وصفیه  
 وَأَنَا وَاتَّقِ أَنْ كُلَّ كَاتِبٍ قَدْ وَصَفَ نَابِلْيُونُ بِأَوْصَافٍ لَا تُشْبِهُ أَوْصَافَ الْكُتَابِ الْآخَرِينَ.<sup>۲</sup>

و من مطمئنم که هر نویسنده‌ای نابلیتون را به صفت‌هایی وصف کرده که شبیه صفت‌های نویسندگان دیگر نیست.

جملة وصفیه

قَرَّبَ كِتَابٍ يَجْتَهِدُ الْقَارِئُ فِي قِرَاءَتِهِ، ثُمَّ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ بِفَائِدَةٍ، وَ رَبَّ كِتَابٍ يَتَصَفَّحُهُ قَارِئُهُ؛ فَيَوْتِرُ فِي نَفْسِهِ تَأْثِيرًا عَمِيقًا يَظْهَرُ  
 فِي آرائِهِ. پس چه بسا کتابی که خواننده در خواندن آن سخت تلاش کند، سپس سودی از آن نبرد، و چه بسا کتابی که  
 خواننده‌اش آن را سریع مطالعه کند (ورق بزند)؛ اما تأثیری ژرف در روح او می‌گذارد که در اندیشه‌هایش آشکار می‌شود.

جواب شرط

فَعَلْ شَرْطٍ  
 أَمَّا الْكِتَابُ الْمُفِيدُ فَهُوَ الَّذِي يَزِيدُ مَعْرِفَتَكَ فِي الْحَيَاةِ وَ قُوَّتَكَ عَلَى الْفَهْمِ وَ الْعَمَلِ، فَإِذَا وَجَدْتَ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ، كَانَ جَدِيرًا  
 بِالْعِنَايَةِ وَ التَّقْدِيرِ. اما کتاب سودمند کتابی است که شناخت تو را در زندگی و توان تو را بر فهمیدن و عمل کردن افزایش  
 دهد، و اگر آن را در کتابی یافتی، شایان توجه و قدردانی است.

مبتدأ خبر  
 الْعَقَادُ أَدِيبٌ وَ صَحْفِيٌّ وَ مُفَكِّرٌ وَ شَاعِرٌ مِصْرِيٌّ؛ أُمُّهُ مِنْ أَصْلِ كُرْدِيٍّ.

عقاد ادیب (نویسنده)، روزنامه‌نگار، اندیشمند و شاعری مصری است؛ مادر او از نژاد کرد است (اصالتی کردی دارد).

مضاف الیه  
 موصوف  
 صفت

مستثنی منه محذوف

فَكَانَ الْعَقَادُ لَا يَرَى الْجَمَالَ إِلَّا الْخُرَيْيَّةَ؛ وَ لِهَذَا لِانْشَاهِدُ فِي حَيَاتِهِ إِلَّا النَّشَاطَ الْعُلَى رَعْمَ ظُرُوفِهِ الْقَاسِيَةِ.<sup>۲۲</sup>

عقاد زیبایی را فقط در آزادی می‌دید (عقاد زیبایی را در چیزی به جز آزادی نمی‌دید)؛ و برای همین در زندگی‌اش با وجود  
 شرایط دشوارش فقط شادابی (فعالیت) می‌بینم. یا با وجود شرایط سخت و دشوارش چیزی به جز نشاط نمی‌بینم.<sup>۲۳</sup>

اسم تفضیل

اسم مکان

اسم تفضیل اسم فاعل

يُقَالُ إِنَّهُ قَرَأَ آلاَفَ الْكُتُبِ. وَ هُوَ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَابِ فِي مِصْرَ. فَقَدْ أَضَافَ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ فِي  
 الْمَجَالَاتِ الْمُخْتَلِفَةِ. اسم فاعل  
 اسم مکان

گفته می‌شود که او هزاران کتاب خوانده است. و او از مهم‌ترین نویسندگان در مصر است. بی‌گمان او بیشتر از صد کتاب  
 در زمینه‌های مختلف (گوناگون) به کتابخانه عربی افزوده است.

۲ آخر: اسم تفضیل و مؤنث آخری / آخر: اسم فاعل و مؤنث آخره

۱ نشاط: فعالیت، کار، چابکی، زنده دلی، نشاط، جنبش، کوشش، تقلا یا کشمکش کردن

۲ با جمع مکسر غیر عاقل همچون مفرد مؤنث رفتار می‌شود. ظُرُوفِهِ الْقَاسِيَةِ. برای ظروف، صفت مفرد مؤنث (القاسیه) آورده شده است.

۳ این عبارت جایگزین می‌شد بهتر بود: لَمْ يَتَوَقَّفْ إِنتَاجَهُ الْأَدَبِيَّ بِالرَّعْمِ مِنَ الظُّرُوفِ الْقَاسِيَةِ الَّتِي مَرَّ بِهَا.

۴ وَ هُوَ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَابِ فِي مِصْرَ فَقَدْ أَضَافَ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ ← وَ هُوَ أَحَدٌ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَابِ فِي مِصْرَ فَقَدْ أَضَافَ (افزود به) الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ  
 أَضَافَ إِلَى (نسبت داد، پناه داد)

۵ الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ: مَجْمُوعُ الْكُتُبِ وَ الْمُؤَلَّفَاتِ الَّتِي تُكُونُ الثَّرَاثَ الْعَرَبِيَّ.

۶ الْمَجَالَاتِ: زَمِينَةٌ جَمْعُ سَامٍ مُؤنث) و مفرده: الْمَجَالُ (اسم مکان، مفرد مذکر)

مستثنی منه محذوف

ما دَرَسَ الْعَقَادُ إِلَّا فِي الْمَرْحَلَةِ الْإِبْتِدَائِيَّةِ، لِعَدَمِ وُجُودِ مَدْرَسَةِ ثَانَوِيَّةٍ فِي مُحَافَظَةِ أَسْوَانَ الَّتِي وُلِدَ وَ نَشَأَ فِيهَا.<sup>۲۷</sup>  
 عقّاد به دلیل نبودن (بخاطر عدم وجود) دبیرستان در استان اسوان که در آن متولد شد و پرورش یافت، فقط در مرحله دبستان (ابتدایی) درس خوانده است.

وَمَا اسْتَطَاعَتْ أُسْرَتُهُ أَنْ تُرْسِلَهُ إِلَى الْقَاهِرَةِ لِتَكْمِيلِ دِرَاسَتِهِ.

و خانواده‌اش نتوانست که برای تکمیل تحصیلاتش او را به قاهره بفرستد.

معادل ماضی استمراری

مستثنی منه محذوف

فَمَا اعْتَمَدَ الْعَقَادُ إِلَّا عَلَى نَفْسِهِ. فَقَدْ تَعَلَّمَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ مِنَ السِّيَاحِ الَّذِينَ كَانُوا يَأْتُونَ إِلَى مِصْرَ لِرِيزَارَةِ الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ.  
 پس عقّاد تنها به خودش تکیه کرد. (عقّاد به کسی جز خودش تکیه نکرد). پس انگلیسی را از جهانگردانی (گردشگرانی) که برای دیدن آثار تاریخی به مصر می‌آمدند، یاد گرفت.

### المعجم برگرد

أَصَافَ: افزود (مضارع: يُصِفُ / مصدر: إِضَافَةٌ) أَعْنَى: بی‌نیاز گردانید (مضارع: يُعْنِي / مصدر: إِغْنَاءُ) أَغْنَاهُ عَنْهُ: او را از آن بی‌نیاز کرد. الْأَمْتَعُ: لذت بخش‌تر التَّحْدِيدُ: محدود کردن (ماضی: حَدَدَ / مضارع: يُحَدِّدُ)	تَصَفَّحَ: ورق زد، سریع مطالعه کرد الْثَانَوِيَّةُ: دبیرستان الْجَدِيرُ: شایسته الْصَحْفِيُّ: روزنامه‌نگار الظُّرُوفُ: شرایط «مفرد: الظَّرْفُ» الْقَاسِي: سخت و دشوار الْكَتَابُ: نویسندگان «مفرد: الْكَاتِبُ»	الْمُفَكِّرُ: اندیشمند نَشَأَ -: پرورش یافت الْوَائِقُ: مطمئن هُنَاكَ: وجود دارد، آنجا يُقَالُ: گفته می‌شود «مجهول يقول»
---	--	--

### حول النص برگرد

- کھ. أ. عَيْنَ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَأَ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. ✓ x
- ۱- دَرَسَ الْعَقَادُ فِي جَامِعَةِ أَنْقَرَةَ وَ حَصَلَتْ عَلَيَّ دُكْتُورَاهُ فَخَرِيَّةٌ مِنْهَا. x  
 عقّاد در دانشگاه آنکارا درس خواند و از آن [دانشگاه] دکترای افتخاری به دست آورد.
- ۲- رَبِّ كِتَابٍ تَجْتَهِدُ فِي قِرَاءَتِهِ، ثُمَّ لَا تَحْصُلُ عَلَيَّ فَائِدَةٌ مِنْهُ. ✓  
 چه بسا کتابی که در خواندن آن تلاش کنی (تلاش می‌کنی)، بعد فایده‌ای از آن به دست نیآوری (نمی‌آوری).
- ۳- الْكُتُبُ تَجَارِبُ آلَافِ الْعُلَمَاءِ عَلَيَّ مَرَّ السِّنِينَ. ✓  
 کتاب‌ها تجربه‌های هزاران دانشمند در گذر سال‌هاست.

<sup>۲</sup> اقتصرت دراسته على المرحلة الابتدائية فقط؛ لعدم توافر المدارس الحديثة في محافظة أسوان، حيث ولد ونشأ هناك.

- ۴- تَحْدِيدُ قِرَاءَةِ الْكُتُبِ نَافِعٌ فِي رَأْيِ الْكَاتِبِ.  
از نظر نویسنده، محدود کردن خواندن کتاب‌ها مفید است. .....✗.....
- ۵- يَعْتَقِدُ الْعَقَادُ أَنَّ الْجَمَالَ جَمَالُ الْحُرِّيَّةِ.  
عقّاد اعتقاد دارد که زیبایی، زیبایی آزادی است. .....✓.....
- ۶- لَا طَعَامَ لِفِكْرِ الْإِنْسَانِ.  
هیچ خوراکی برای اندیشه انسان نیست. .....✗.....

کھ ب. أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

معادل ماضی منفی

- ۱- لِمَاذَا لَمْ يُوَاصِلِ الْعَقَادُ دِرَاسَتَهُ فِي الْمَدْرَسَةِ الثَّانَوِيَّةِ؟ چرا عقّاد تحصیلات خود را در مدرسه متوسطه ادامه نداد؟  
لَمْ يُوَاصِلِ الْعَقَادُ دِرَاسَتَهُ لِعَدَمِ وُجُودِ مَدْرَسَةٍ ثَانَوِيَّةٍ فِي مُحَافَظَةِ أَسْوَانَ الَّتِي وُلِدَ وَ نَشَأَ فِيهَا.
- ۲- بَأَيِّ شَيْءٍ شَبَّهَ الْعَقَادُ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ؟ عقّاد محدود کردن انتخاب کتاب‌ها را به چه چیزی شبیه کرده است؟  
شَبَّهَ الْعَقَادُ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ بِالْاخْتِيَارِ الطَّعَامِ.
- ۳- كَمْ كِتَابًا أَضَافَ الْعَقَادُ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ؟ عقّاد چند کتاب به کتابخانه عربی افزود؟  
فَقَدَ أَضَافَ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ.
- ۴- مِمَّنْ تَعَلَّمَ الْعَقَادُ اللُّغَةَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ؟ عقّاد زبان انگلیسی را از چه کسی یاد گرفت؟  
فَقَدَ تَعَلَّمَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ مِنَ السِّيَاحِ الَّذِينَ كَانُوا يَأْتُونَ إِلَى مِصْرَ لِرِيزَارَةِ الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ.
- ۵- مَا هُوَ مِقْيَاسُ الْكُتُبِ الْمُفِيدَةِ؟ معیار و سنجش کتاب‌های مفید چیست؟  
الْكِتَابُ الْمُفِيدُ هُوَ الَّذِي يَزِيدُ مَعْرِفَتَكَ فِي الْحَيَاةِ وَ قُوَّتَكَ عَلَى الْفَهْمِ وَ الْعَمَلِ.
- ۶- مَا هِيَ مَزَايَا الْجِسْمِ الْقَوِيِّ؟ برتری و امتیازهای بدن نیرومند چیست؟  
مِنْ مَزَايَا الْجِسْمِ الْقَوِيِّ أَنَّهُ يَجْذِبُ غِذَاءً مُنَاسِبًا لِنَفْسِهِ.

## هـ اِعْمَلُوا هـ بَرَكِد

### أَسْلُوبُ الْإِسْتِثْنَاءِ

به این جمله دقت کنید.

- «حَضَرَ الزُّمْلَاءُ فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ إِلَّا حَامِدًا» همشاگردی‌ها به جز حامد در سالن امتحان حاضر شدند.
- کلمه «حَامِدًا» در جمله بالا مُسْتَثْنَى، «الزُّمْلَاءُ» مستثنی منه<sup>۲۸</sup> و «إِلَّا» ادات استثناء نامیده می‌شوند.
- مستثنی یعنی «جدا شده از حکم ماقبل».

<sup>۲۸</sup> مطابق آموزش کتاب درسی در جمله‌هایی مانند «الزُّمْلَاءُ حَضَرُوا فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ إِلَّا حَامِدًا» مستثنی منه «واو» در «حَضَرُوا» نیست؛ بلکه مرجع این «واو» یعنی «الزُّمْلَاءُ» مستثنی منه است.

حَصْرًا	الزَّمْلَاءُ	فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ	إِلَّا	حَامِدًا
مستثنی منه	مستثنی منه	ادوات استثناء	مستثنی	مستثنی
حَصْرًا	الزَّمْلَاءُ	فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ	إِلَّا	حَامِدًا
مستثنی منه	مستثنی منه	ادوات استثناء	مستثنی	مستثنی

مثال دیگر: كُلُّ شَيْءٍ يَنْقُصُ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمُ.

مستثنی منه      ادوات استثناء      مستثنی

کَمَا اخْتَبَرُ نَفْسَكَ (۱): تَرَجِمَ مَا يَلِي، ثُمَّ عَيَّنَ الْمُسْتَثْنَى وَالْمُسْتَثْنَى مِنْهُ.

۱- ﴿... كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ...﴾ القَصص: ۸۸

همه چیز جز چهره او نابود شدنی است. / جز ذات او همه چیز نابودشونده است. (فولادوند)

۲- ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْلِيسَ﴾ مستثنی مستثنی منه

پس همه فرشتگان با هم سجده کردند؛ جز شیطان که خود را بزرگ یافت و از کافران شد. (مؤلف)

پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند\* مگر ابلیس [که] تکبر نمود و از کافران شد. (فولادوند)

در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند؛ جز ابلیس که تکبر ورزیدند و از کافران بود. (مکارم شیرازی)

۳- ﴿كُلُّ عَيْنٍ بِأَيَّةِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَ أَعْيُنٍ: عَيْنُ سَهْرَتٍ<sup>۱</sup> فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ عَيْنُ غُضَّتٍ<sup>۲</sup> عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَ عَيْنُ فَاصِتٍ<sup>۳</sup> مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ.﴾ رسول الله ﷺ

هر چشمی روز رستاخیز گریان است، جز سه چشم: چشمی که در راه خدا بیدار مانده، چشمی که از محرّمات الهی بر هم نهاده شده، و چشمی که از پروای خدا لبریز (ازاشک) شده است.

۴- ﴿كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءُ الْعِلْمِ؛ فَإِنَّهُ يَتَّسَعُ<sup>۷</sup> بِهِ.﴾ الإمام علي عليه السلام

[گنجایش] هر ظرفی با آنچه در آن نهاده شود، تنگ می‌شود، جز ظرف دانش که با آن [تحصیل علم] فراخ می‌شود.

۵- ﴿كُلُّ شَيْءٍ يَرُخَّصُ<sup>۸</sup> إِذَا كَثُرَ إِلَّا الْأَدَبُ؛ فَإِنَّهُ إِذَا كَثُرَ عَلَا.﴾ مَثَلُ عَرَبِيٍّ

هر چیزی جز ادب هرگاه زیاد شود، ارزان می‌شود؛ زیرا آن هرگاه زیاد شود پر بها (گران) می‌شود.

۶- لَا تَعْلَمُ زَمِيلَاتِي اللُّغَةَ الْفَرَنْسِيَّةَ إِلَّا عَطِيَّةَ

به جز عطیه همکلاسی‌هایم زبان فرانسه بلد نیستند. (نمی‌دانند)

۷- حَلَّ الطُّلَابُ مَسَائِلَ الرِّيَاضِيَّاتِ إِلَّا مَسْأَلَةَ

دانش‌آموزان مسئله‌های ریاضی را بجز یک مسئله حل کردند.

۱. سَهْرَتٌ -: بیدار ماند    ۲. غَضَّ عَيْنَهُ: چشم بر هم نهاد    ۳. فَاصِتٌ: روان شد    ۴. الْخَشْيَةُ: پروا    ۵. الْوَعَاءُ: ظرف «جمع: الْأَوْعِيَّةُ» = الْإِنَاءُ «جمع: آنية»    ۶. ضَاقٌ: تنگ شد    ۷. اتَّسَعَ: فراخ شد ≠ ضَاقٌ    ۸. رُخَّصٌ: ارزان شد    ۹. عَلَا: گران شد ≠ رُخَّصٌ

۲۹ مَحْرَمَةٌ: ج. مَحَارِمُ [حرم]: چیزی که بی حرمتی به آن جایز نباشد.

■ یک نکته در ترجمه:

هنگامی است که پیش از **إِلَّا** جمله منفی آمده و مستثنی منه ذکر نشده باشد، می‌توانیم عبارت را به صورت مثبت و مؤکد نیز ترجمه کنیم؛ مثال:

إِلَّا به معنای «فقط و تنها»  
با فعل مثبت یا ایجابی می‌آید.

در کتابخانه، تنها کاظم را دیدم.

إِلَّا «حصریه» تأکید را می‌رساند.

ما شاهدتُ في المكتبةِ إِلَّا كاظماً. در کتابخانه، [کسی] جز کاظم را ندیدم.

**که اِخْتَبَرْتَ نَفْسَكَ (۲): تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ.**

۱- ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ ...﴾ الأنعام: ۳۲ **اسلوب حصر چون مستثنی منه ذکر نشده است.**  
زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی است.  
و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست ... (فولادوند)

۲- ﴿... لَا يَبْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ يوسف: ۸۷ **اسلوب حصر چون مستثنی منه ذکر نشده است.**  
تنها گروه کافر از رحمت خدا نومید می‌شوند.  
جز قوم کافران از رحمت خدا نومید نمی‌شود. (مؤلف کتاب)  
جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود. (فولادوند)

۳- ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ...﴾ العنكبوت: ۳ و ۲ **اسلوب استثنا**  
همانا انسان در زیان است\* مگر آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند...

۴- قَرَأْتُ الْكِتَابَ التَّارِيخِيَّ إِلَّا مَصَادِرَهُ. **اسلوب استثنا**  
کتاب تاریخی را به جز منابعش خواندم.

۵- اشْتَرَيْتُ أَنْوَاعَ الْفَاكِهَةِ إِلَّا الْأَنَانَاسَ. **اسلوب استثنا**  
انواع میوه را به جز آناناس خریده‌ام یا خریدم.

معنای فقط و تنها با «إِثْمًا» و «إِلَّا»

**از مواردی که حصر را می‌رساند: حصر به «إِثْمًا»**

جمله ای که با **إِثْمًا** شروع شده باشد،  
در ترجمه از تعبیری مانند «فقط-تنها-بدون شک و ..» استفاده می‌کنیم.  
إِثْمًا النَّاسُ لِأُمِّ و لِأَبٍ. مردم فقط از یک پدر و مادرند.  
إِثْمًا الْفَخْرُ بِعَقْلِ ثَابِتٍ وَ حَيَاءٍ وَ عَفَافٍ وَ أَدَبٍ. افتخار فقط به عقلی استوار و حیا و پاکدامنی و ادب است.  
إِثْمًا الْعِزَّةُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ. عزت فقط از آن خداوند و پیامبرش و مؤمنان است.  
إِثْمًا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ. از میان بندگان خدا فقط دانشمندان از او می‌ترسند.  
إِثْمًا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ. فقط خردمندان پند می‌گیرند.

<sup>۲</sup> «خبر، صفت، معدود و اسم جامد بعد از اشاره» در صورتی که جمع باشند، به صورت مفرد ترجمه می‌شوند.

<sup>۳۱</sup> مَصَادِرُ: منابع

## از مواردی که حصر را می‌رساند: حصر به «إلا»

## نکته‌های کلیدی:

دو شرط لازمه تا در ترجمه جمله دارای **إلا**، از تعبیری مانند «فقط-تنها» استفاده کنیم.  
 (۱) جمله منفی باشد (ما، لای نفی، لم، لن، لای نفی جنس، لیس) یا استفهامی (أ، هل) یا لای نهی  
 (۲) مستثنی منه حذف شده باشد  
 یعنی کلمه بعد از إلا را نتوانی از چیزی جدا کنی  
 یا نقص در ارکان جمله قبل از إلا (راه فهمیدنش هم اینست که معنای جمله قبل از إلا ناقص باشد  
 یا هنگام ترجمه، جمله با حذف إلا زیبا و کامل بشود.

**تنها + کلمه بعد از إلا + فعل مثبت**

**کسی یا چیزی + به جز یا مگر + کلمه بعد از إلا + فعل منفی**

ترجمه  
إلا با فعل منفی

ما تُرسلُ      الأنبياء      إلا      مُبَشِّرِينَ      و      مُنذِرِينَ.  
 فعل منفی      مفعول      اداة استثناء      حال

پیامبران را فقط بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم. یا پیامبران را جز بشارت دهنده و بیم دهنده نفرستادیم.

## تفاوت إلا با إن+لا      تفاوت ألا با لا      توجه به تلفظ ألا (أن + لا)

لَا تَقُلْ كَلِمَةً إِلَّا الْحَقُّ. (إلا: اداة استثناء + اسم)  
 هل جزاء إلاحسان إلا إلاحسان < (إلا: اداة حصر + اسم)  
 إلا تحاوّل فلم تنجح  
 (إن + لای نفی + تحاولون) که این شرطیه باعث شده ضمه آخر فعل مضارع به سکون تغییر کند.

أ لَا تَعْلَمُ أَنَّ فِسِيلَةَ الْجَوْزِ لَا تُثْمَرُ عَادَةً.  
 (أ به معنی آیا + لای نفی + تَعْلَمُ)  
 ألا يا أيها الساقى أدر كأساً و ناولها.  
 (ألا به معنی هان، آگاه باش: حرف تنبيه و آگاهی است)

إِنَّ الْقُرْآنَ يَأْمُرُ الْمُسْلِمِينَ أَلَّا يَسُبُّوا مَعْبُودَاتِ الْمُشْرِكِينَ وَ الْكُفَّارِ.  
 (أَنَّ + لای نفی + يَسُبُّونَ) که آن ناصبه باعث شده نون از آخر فعل مضارع حذف شود.  
 يا إبليس ما لك ألا تكون مع الساجدين  
 (أَنَّ + لای نفی + تكون) که آن ناصبه باعث شده ضمه آخر فعل مضارع به فتحة تغییر کند.

## که التمرین برگرد

● التمرين الأول: اكتب كلمة مناسبة للتوضيحات التالية من كلمات المعجم.

أغنى: بی. نیاز گردانید

١- جعله غنياً لا حاجة له.

او را بی نیاز ساخت که هیچ نیازی نداشته باشد.

٣٢ ممکن است فعل بار معنایی منفی داشته باشد؛ مانند: رفض: نپذیرفت، يقنط: نومید می‌شود، أبت: امتناع ورزید

- ۲- شَخْصٌ يَكْتُبُ مَقَالَاتٍ فِي الصُّحُفِ.  
شخصی که در روزنامه‌ها مقالاتی می‌نویسد.
- ۳- الْمَرْحَلَةُ الدَّرَاسِيَّةُ بَعْدَ الْإِبْتِدَائِيَّةِ.  
مرحله تحصیلی بعد از دبستان
- ۴- الْعَالِمُ الَّذِي لَهُ أَفْكَارٌ عَمِيقَةٌ وَ حَدِيثَةٌ.  
دانشمندی که اندیشه‌هایی ژرف و نو (مدرن) دارد.
- ۵- الْأَوْضَاعُ وَالْأَحْوَالُ الَّتِي نُشَاهِدُهَا حَوْلَنَا.  
اوضاع و احوالی که اطرافمان می‌بینیمش.
- الْمُفَكِّرُ: اندیشمند
- الظُّرُوفُ: شرایط

### ● التمرين الثاني: صَعُ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً مِنَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ. بَرِّكِدْ

- ۱- سَعُرُ الْعَنْبِ ..... فِي نِهَائِهِ الصِّيفِ بِسَبَبِ وُفُورِهِ فِي السُّوقِ.  
(يَعْلُو  يَرُخُّصُ  يَكْتَثُرُ  يَغْضُّ )  
يَعْلُو (گران می‌شود) / يَرُخُّصُ (ارزان می‌شود) // يَكْتَثُرُ (زیاد می‌شود) / يَغْضُّ (کاهش می‌دهد)  
قیمت انگور در پایان تابستان به خاطر فراوانی‌اش در بازار ارزان می‌شود.
- ۲- أَعْطَى الْمُدِيرُ مَسْئُولِيَّةَ الْمَكْتَبَةِ لِزَمِيلِي وَ هُوَ ..... بِهَا.  
(جَدِيرٌ  شَلَّالٌ  تَلْفَازٌ  ظُرُوفٌ )  
جَدِيرٌ (شایسته) / شَلَّالٌ (آبشار) / تَلْفَازٌ (تلفن) / ظُرُوفٌ (شرایط)  
مدیر مسئولیت کتابخانه را به همکلاسی‌ام داد و او شایسته آن بود.
- ۳- ذَهَبْنَا إِلَى الْبُسْتَانِ وَ ..... التُّفَاحَاتِ وَ الرَّمَانَاتِ.  
(طَبَعْنَا  تَصَفَّحْنَا  رَكَبْنَا  أَكَلْنَا )  
طَبَعْنَا: چاپ کردیم / تَصَفَّحْنَا: ورق زدیم / رَكَبْنَا: سوار شدیم / أَكَلْنَا: خوردیم  
به باغ رفتیم و سیب‌ها و انارها را خوردیم.
- ۴- صَنَعْتُ ..... جَمِيلًا مِنْ خَشَبِ شَجَرَةِ الْجَوْزِ.  
(وَعَاءٌ  زُجَاجًا  حَدِيدًا  نَحَاسًا )  
وَعَاءٌ: ظرفی = إِنْاء / زُجَاجًا: شیشه‌ای / حَدِيدًا: آهنی / نَحَاسًا: مسی  
ظرف زیبایی از چوب درخت گردو ساختم.
- ۵- حَارِسُ الْفُنْدُقِ ..... كُلُّ اللَّيْلِ مَعَ زَمِيلِهِ.  
(يَحْفَظُ  يَمَرُّ  يَقْدِفُ  يَسْهَرُ )  
يَحْفَظُ: پابین می‌آورد، تخفیف می‌دهد / يَمَرُّ: تلخ می‌کند / يَقْدِفُ: پرتاب می‌کند / يَسْهَرُ: بیدار می‌ماند  
نگهبان هتل، همه شب را (سراسر شب) همراه دوستش بیدار می‌ماند.



## ● التمرین الثالث: اَمَلًا الْجَدُولَ بِكَلِمَاتٍ مُنَاسِبَةٍ. بَرَكِدْ

الرَّمز

عَبَاءَةٌ  
مَأْخُودٌ  
مُتَذَكِّرٌ  
حَمَامَةٌ  
تَعَارُفٌ  
حَرْبَاءٌ  
عُدْوَانٌ  
مَقْطُوعٌ  
ظَاهِرَةٌ  
أَفْلامٌ  
بِطَاقَةٌ  
أَقْمَارٌ  
تَعْلِيمٌ  
أَنْهَارٌ  
مَعْجُونٌ  
بِضَاعَةٌ  
سُهُولَةٌ  
نَفَقَاتٌ  
سِرْوَالٌ  
وَالِدَةٌ  
كِرَاسِيٌّ  
بِهَائِمٌ  
أَعْلَامٌ  
أَصْنَامٌ  
تَلْمِيذٌ  
إِرْسَالٌ  
بِرَامِجٌ  
حِجَارَةٌ

هُوَ عِبَادَةُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ﴿٣١﴾

و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به نرمی گام برمی‌دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می‌دهند. ( فولادوند)

ع	د	و	ا	ن	دشمنی: عدوان	۱
ح	م	ا	م	ة	کبوتر: حمامه	۲
م	ت	ذ	ک	ر	به یاد آورنده: متذکر	۳
ع	ب	ا	ء	ة	چادر: عَبَاءَةٌ	۴
م	أ	خ	و	ذ	گرفته شده: مَأْخُودٌ	۵
ت	ع	ا	ر	ف	آشنایی: تَعَارُفٌ	۶
م	ق	ط	و	ع	بریده شده: مَقْطُوعٌ	۷
ح	ر	ب	ا	ء	آفتاب پرست: حَرْبَاءٌ	۸
ظ	ا	ه	ر	ة	پدیده: ظَاهِرَةٌ	۹
أ	ق	م	ا	ر	ماه‌ها: أَقْمَارٌ	۱۰
ب	ط	ا	ق	ة	کارت، بلیت: بِطَاقَةٌ	۱۱
أ	ف	ل	ا	م	فیلم‌ها: أَفْلامٌ	۱۲
م	ع	ج	و	ن	خمیر: مَعْجُونٌ	۱۳
ب	ض	ا	ع	ة	کالا: بِضَاعَةٌ	۱۴
أ	ن	ه	ا	ر	رودها: أَنْهَارٌ	۱۵
ت	ع	ل	ی	م	یاد دادن: تَعْلِيمٌ	۱۶
س	ه	و	ل	ة	آسانی: سُهُولَةٌ	۱۷
أ	ص	ن	ا	م	بت‌ها: أَصْنَامٌ	۱۸
ن	ف	ق	ا	ت	هزینه‌ها: نَفَقَاتٌ	۱۹
ک	ر	ا	س	ی	صندلی‌ها: كِرَاسِيٌّ	۲۰
و	ا	ل	د	ة	مادر: وَالِدَةٌ	۲۱
س	ر	و	ا	ل	شلوار: سِرْوَالٌ	۲۲
ب	ه	ا	ئ	م	چارپایان: بِهَائِمٌ	۲۳
إ	ر	س	ا	ل	فرستادن: إِرْسَالٌ	۲۴
أ	ع	ل	ا	م	پرچم‌ها: أَعْلَامٌ	۲۵
ح	ج	ا	ر	ة	سنگ‌ها: حِجَارَةٌ	۲۶
ت	ل	م	ی	ذ	دانش‌آموز: تَلْمِيذٌ	۲۷
ب	ر	ا	م	ج	برنامه‌ها: بَرَامِجٌ	۲۸

■ به بیان ویژگی‌های دستوری (ساختاری) کلمه بیرون از جمله، در زبان عربی «التحليل الصرفي» می‌گویند.

در مورد اسم: نوع اسم (اسم فاعل، اسم مفعول، اسم تفضیل، اسم مبالغه یا مصدر)، تعداد (مفرد، مثنی، جمع و نوع آن)، جنس (مذکر، مؤنث)، معرفه یا نکره در مورد فعل: نوع (ماضی، مضارع، امر)، معلوم یا مجهول

■ و به ذکر نقش دستوری کلمه، یعنی جایگاه آن در جمله در زبان عربی «المحل الإعرابي» می‌گویند.

جمله اسمیه: مبتدا + خبر / جمله فعلیه: فعل + فاعل / دیگر نقش‌ها: جار و مجرور یا مضاف الیه یا صفت

● التمرین الرابع: عین الصحیح فی التحلیل الصرفی و المحل الإعرابی لما أُشیرَ إليه بخط. برگرد

{الْعَمَالُ الْمُجْتَهِدُونَ يَشْتَغِلُونَ فِي الْمَصْنَعِ} {نَجَحَتِ الطَّالِبَاتُ فِي الْإِمْتِحَانِ}.

١. الْعَمَالُ	أ. إِسْمٌ فَاعِلٌ، جَمْعٌ تَكْسِيرٍ وَ مُفْرَدُهُ «الْعَامِلُ»	<input checked="" type="checkbox"/> مُبْتَدَأٌ
	ب. إِسْمٌ مُبَالِغَةٌ، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ سَالِمٌ، مُعَرَّفٌ بِأَلٍ	فَاعِلٌ
٢. الْمُجْتَهِدُونَ	أ. إِسْمٌ فَاعِلٌ، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ سَالِمٌ، مُعَرَّفٌ بِأَلٍ	<input checked="" type="checkbox"/> صِفَةٌ
	ب. إِسْمٌ مَفْعُولٌ، مُنْتَهَى، مُذَكَّرٌ، نَكْرَةٌ	مُضَافٌ إِلَيْهِ
٣. يَشْتَغِلُونَ	أ. فِعْلٌ مَضَارِعٌ، مَعْلُومٌ	<input checked="" type="checkbox"/> خَبَرٌ
	ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مَجْهُولٌ	فَاعِلٌ
٤. الْمَصْنَعِ	أ. إِسْمٌ مَفْعُولٌ، مُفْرَدٌ، مُعَرَّفٌ بِأَلٍ	مُضَافٌ إِلَيْهِ
	ب. إِسْمٌ مَكَانٍ، مُفْرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي الْمَصْنَعِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ) <input checked="" type="checkbox"/>
٥. نَجَحَتِ	أ. فِعْلٌ مَاضٍ، مَجْهُولٌ	
	ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مَعْلُومٌ <input checked="" type="checkbox"/>	
٦. الطَّالِبَاتُ	أ. مَصْدَرٌ، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ سَالِمٌ، مُعَرَّفٌ بِأَلٍ	مُبْتَدَأٌ
	ب. إِسْمٌ فَاعِلٌ، جَمْعٌ مُؤَنَّثٌ سَالِمٌ، مَعْرِفَةٌ	<input checked="" type="checkbox"/> فَاعِلٌ
٧. الْإِمْتِحَانِ	أ. مَصْدَرٌ، مُفْرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مُعَرَّفٌ بِأَلٍ	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي الْإِمْتِحَانِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ) <input checked="" type="checkbox"/>
	ب. إِسْمٌ تَفْضِيلٌ، مُفْرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مُعَرَّفٌ بِالْعَلَمِيَّةِ <sup>٢</sup>	صِفَةٌ

١- فِعْلٌ مَاضٍ: فعل ماضی ٢- مُعَرَّفٌ بِالْعَلَمِيَّةِ: معرفه به علم بودن

● التمرین الخامس: برگرد

أ. كَمَّلِ الْفَرَاقَاتِ فِي تَرْجَمَةِ النَّصِّ التَّالِي.

هُنَاكَ طَائِرٌ يُسَمَّى «بِرْنَاكِل» يَبْنِي عِشَّهُ فَوْقَ جِبَالٍ مُرْتَفِعَةٍ بَعِيدًا عَنِ الْمُفْتَرَسِينَ. وَ عِنْدَمَا تَكْبُرُ فِرَاحُهُ، يُرِيدُ مِنْهَا أَنْ تَقْفِرَ مِنْ عِشِّهَا الْمُرْتَفِعِ. تَقْدِفُ الْفِرَاحُ نَفْسَهَا وَاحِدًا وَاحِدًا مِنْ جَبَلٍ يَبْلُغُ ارْتِفَاعَهُ أَكْثَرَ مِنْ أَلْفِ مِثْرٍ. وَ تَصْطَدُّمٌ بِالصُّخُورِ عِدَّةَ مَرَّاتٍ. يَنْتَظِرُ الْوَالِدَانِ أَسْفَلَ الْجَبَلِ وَ يَسْتَقْبِلَانِ فِرَاحَهُمَا. سُقُوطُ الْفِرَاحِ مَشْهُدٌ مُرْعِبٌ<sup>١</sup> جَدًّا. وَلَكِنْ لَا فِرَارَ مِنْهُ؛ لِأَنَّهُ قِسْمٌ مِنْ حَيَاتِهَا الْقَاسِيَةِ. ١- المرعب: ترسناك

برای دبیر: بعیداً: «حال و صاحبها: عِشٌّ» و می‌تواند «نایب مفعول فيه=مکانا بعیداً» باشد. / «أكثر»: از نظر دکتر عباچی ← «حال و صاحبها: ارتفاع» و می‌تواند «نایب مفعول مطلق» باشد. / «عده»: «نایب مفعول مطلق» / «أسفل»: «نایب مفعول فيه=مکانا أسفل/ «جداً»: مفعول مطلق برای فعل محذوف و مانند آن: أيضاً، شکرًا، عفواً، إضافةً، رجاءً، حتماً

پرنده‌ای وجود دارد که «برناکل»... **نامیده می‌شود**..... [او] لانه‌اش را بر فراز کوه‌هایی بلند، دور از شکارچیان **می‌سازد**... و هنگامی که جوجه‌هایش **بزرگ می‌شوند**.... از آنها می‌خواهند از لانه بلندشان بپرند. جوجه‌ها **یکی، یکی**.... خودشان را از کوهی که بلندای آن به بیش از **هزار**... متر می‌رسد، می‌اندازند. و چند بار با صخره‌ها **برخورد می‌کنند**... پدر و مادر، پایین کوه چشم به‌راه می‌شوند و به پیشواز جوجه‌هایشان می‌روند. افتادن جوجه‌ها صحنه‌ای بسیار ترسناک است. ولی هیچ گریزی از آن نیست؛ زیرا بخشی از زندگی **دشوار**.. شان است.

**ب. اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ حَطًّا.**

عُشَّةٌ (عُشٌّ: مفعول / هُ: مضاف الیه) - مُرْتَفِعَةٌ (صفت) - فِرَاحُهُ (فِرَاحٌ: فاعل / هُ: مضاف الیه) - الْفِرَاحُ (فاعل) - أَلْفٌ (مجرور به حرف جرّ) - بِالضُّخُورِ (جار و مجرور) - الْوَالِدَانِ (فاعل) - الْجَبَلِ (مضاف الیه) - فِرَاحٌ (مفعول) - سَقُوطٌ (مبتدا) - الْفِرَاحِ (مضاف الیه) - مَشْهُدٌ (خبر) - مُرْعَبٌ (صفت) - حَيَاةٌ (مجرور به حرف جرّ) - الْفَاسِيَةِ (صفت).

**ج. عَيِّنْ تَوْعَ «لا» فِي «لا فِرَارَ مِنْهُ.»؟** حرف نفی جنس

**د. اِبْحَثْ عَن مَّتَضَادِّ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ فِي النَّصِّ:** «تَحْتٌ وَ قَرِيبٌ وَ تَصَغُرُ وَ قَصِيرٌ وَ أَقَلُّ وَ أَعْلَى.»  
تَحْتٌ ≠ فَوْقُ / قَرِيبٌ ≠ بَعِيدٌ / تَصَغُرُ ≠ تَكْبُرُ / قَصِيرٌ ≠ مُرْتَفِعٌ / أَقَلُّ ≠ أَكْثَرُ / أَعْلَى ≠ أَسْفَلُ

**ه. اُكْتُبِ مُفْرَدَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ:** «جِبَالٌ وَ مُفْتَرِسِينَ وَ فِرَاحٌ وَ ضُخُورٌ وَ مَرَاتٌ.»  
جِبَالٌ: جَبَلٌ / مُفْتَرِسِينَ: مُفْتَرِسٌ / فِرَاحٌ: فِرَاحٌ / ضُخُورٌ: صَخْرَةٌ / مَرَاتٌ: مَرَّةٌ

● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ. **برگرد**

أَعْلَمُ مِنْ: داناتر از سَيَعْلَمُونَ: خواهند دانست	۱- عِلْمٌ: دانست
رَجَاءٌ، اِنْتَقِلُوا: لطفاً جا به جا شوید.	۲- اِنْتَقَلَ: جابه‌جا شد
لا تُرْسِلْ: نفرست (للمذكر) نباید بفرستد(للمؤنث)	۳- أَرْسَلَ: فرستاد
أَلْمَاعِدِ: پرستشگاه‌ها	۴- عَبَدَ: پرستید
رَجَاءٌ، سَاعِدُونِي: لطفاً به من کمک کنید.	۵- سَاعَدَ: کمک کرد
أَلْمَطْبُوحِ: پخته، پخته شده	۶- طَبَخَ: پخت
تَتَكَلَّمُ: سخن می‌گوییم	۷- تَكَلَّمَ: سخن گفت

● **الْتَمَرِينُ السَّابِعُ: عَيْنُ الْمَحَلِّ الْإِعْرَابِيِّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَظٌّ. بِرُكُودٍ**

۱- **مُدَارَاةُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ.**

مدارا کردن با مردم نصف ایمان است.

مُدَارَاةٌ: مبتدا / النَّاسِ: مضاف الیه / نِصْفٌ: خبر / الْإِيمَانِ: مضاف الیه

۲- **عَدُوٌّ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ جَاهِلٍ.**

دشمن عاقل بهتر از دوست نادان است.

عَدُوٌّ: مبتدا / عَاقِلٌ: صفت / خَيْرٌ: خبر / صَدِيقٍ: مجرور به حرف جرّ / جَاهِلٍ: صفت

۳- **يَا حَبِيبِي، لَا تَقُلْ كَلِمًا إِلَّا الْحَقَّ أَبَدًا.<sup>۳۴</sup>**

دوست من، هرگز سخنی بجز حقیقت نگو.

كَلِمًا: مفعول / الْحَقَّ: مستثنی

۴- **الْعِلْمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ.**

علم در کودکی مانند نقش در سنگ است.

الْعِلْمُ: مبتدا / الْحَجَرِ: مجرور به حرف جرّ «فی»

۵- **أَضْعَفُ النَّاسِ مَنْ ضَعَفَ عَنِ كِتْمَانِ سِرِّهِ.**

ضعیف‌ترین مردم کسی است که در پنهان کردن رازش ضعیف باشد.

أَضْعَفٌ: مبتدا ، مَنْ: خبر / النَّاسِ: مضاف الیه / كِتْمَانِ: مجرور به حرف جرّ / سِرِّهِ: مضاف الیه

● **الْتَمَرِينُ الثَّامِنُ: اِبْحَثْ عَنِ الْأَسْمَاءِ التَّالِيَةِ فِي مَا يَلِي. بِرُكُودٍ**

(اسم الفاعلِ وَ اسم المفعولِ وَ اسم المبالغةِ وَ اسم التفضيلِ وَ اسم المكانِ)

۱- ﴿... إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ ...﴾ يوسف: ۵۳

پی‌گمان نفس بسیار امر کننده به بدی است. (چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند و ولادوند)

أ. أَمَّارَةٌ: (وزن فَعَالَةٌ، بسیار امر کننده): اسم مبالغه

۲- **إِعْلَمْ يَا نَبِيَّ «خَيْرَ الْإِخْوَانِ أَقْدَمُهُمْ» . آمِرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ**

بدان که «بهترین یاران، قدیمی‌ترین آنهاست.»

خَيْرٌ (بهترین): اسم تفضیل / أَقْدَمٌ (وزن أَفْعَلٌ، قدیمی‌ترین): اسم تفضیل

<sup>۳</sup> برای دبیران: «عَدُوٌّ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ جَاهِلٍ.» از جمله مواردی که مبتدا می‌تواند نکره واقع شود، نکره موصوفه است.

هرگاه مبتدای نکره دارای صفت مفرد باشد به صورت معرفه ترجمه می‌شود. دشمن دانا از دوست نادان بهتر است. (معادل دشمن دانا به از نادان

**دوست**)

برای دانش آموز: عدو: مبتدا/عاقل: صفت/خیر: خبر/ صديق: مجرور به حرف جرّ ، من صديق: جار و مجرور/ جاهل: صفت

متضاد ← جاهل ≠ عالم / صديق ≠ عدو

<sup>۴</sup> أبداً: همیشه اما در جملات منفی به معنای هرگز می‌باشد.

۳- «أَكْبَرُ الْحَمَقِ الْإِغْرَاقُ فِي الْمَدْحِ وَالذَّمِّ.» أمير المؤمنين علي عليه السلام  
بزرگترین حماقت، زیاده‌روی در ستایش و نکوهش است.

أَكْبَرُ (وزن أَفْعَل، بزرگ‌ترین): اسم تفضیل  
بیشتر بدانیم: أَكْبَرُ: مبتدا / الْحَمَقُ: مضاف الیه / الْإِغْرَاقُ: خبر / فِي الْمَدْحِ: جار و مجرور

۴- طَلَبُ الْحَاجَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ:<sup>۳۵</sup>  
طلب نیاز از نا اهلش سخت‌تر از مرگ است.

أَشَدُّ (وزن أَفْعَل، سخت‌تر): اسم تفضیل  
بیشتر بدانیم: طَلَبُ: مبتدا / الْحَاجَةُ: مضاف الیه / مِنْ غَيْرِ: جار و مجرور / أَهْلُ: مضاف الیه / هَا: مضاف الیه / أَشَدُّ: خبر / مِنْ الْمَوْتِ: جار و مجرور

۵- «قُمْ عَنْ مَجْلِسِكَ لِأَبِيكَ وَ مُعَلِّمِكَ وَ إِنْ كُنْتَ أَمِيرًا.»<sup>۳۶</sup> أمير المؤمنين علي عليه السلام  
به احترام پدر و معلمت از جایت برخیز اگرچه فرمانروا باشی.

مَجْلِسِ (وزن مَفْعَل، محل نشستن و جا): اسم مکان / مَعَلِّمٍ (وزن مَفْعَل): اسم فاعل

۶- «يَوْمُ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجَوْرِ عَلَى الْمَظْلُومِ.»<sup>۳۷</sup> أمير المؤمنين علي عليه السلام

روز [اجرای] عدالت بر ستمگر سخت‌تر از روز ستم بر ستمدیده است. (مفهوم: پشیمانی ستمگر را می‌رساند.)

الظَّالِمِ (وزن فاعل): اسم فاعل / أَشَدُّ (وزن أَفْعَل، سخت‌تر): اسم تفضیل / الْمَظْلُومِ (وزن مَفْعُول) اسم مفعول  
بیشتر بدانیم: يَوْمٌ: مبتدا / الْعَدْلُ: مضاف الیه / الظَّالِمِ: مجرور به حرف جرّ «عَلَى» / أَشَدُّ: خبر / يَوْمٌ: مجرور به حرف جرّ «مِنْ» / الْجَوْرُ: مضاف الیه / الْمَظْلُومِ: مجرور به حرف جرّ «عَلَى»

<sup>۳۵</sup> اصل آن «أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ طَلَبُ الْحَاجَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا.» حدیثی از امیر المؤمنین علی علیه السلام است.

<sup>۳۶</sup> برای دانش آموز: این شرطیه هرگاه با «و» همراه شود به معنای اگرچه، جواب شرطش حذف می‌شود. (از اداة شرط) كُنْتَ (فعل شرط).